

جنگ سرد، در داخل و خارج کشور^[1]نویسندگان: اریک آلئه و موریتزیو لاتزاراتو¹

ترجمه‌ی پویا غلامی

جنگ سرد اغلب برحسب «رقابت تسلیحاتی» تعریف شده است، انگار که «رقابت تسلیحاتی» مختص این زمانه و این مرحله از توسعه‌ی کاپیتالیستی باشد. تعریفی که می‌توان این اعتراض را به آن وارد کرد که کینزگرایی نظامی² در هر شکل و صورتی، وضعیت مستمر رشد کاپیتالیسم است. یا اگر بخواهیم به زبانی دیگر بگوییم: «جنگ» یک کارکرد استراتژیک مستقیماً اقتصادی دارد که جنگ سرد با بسط‌دادنِ نقشی که در کنترل اجتماعی بازی می‌کند، صرفاً آنرا واضح‌تر پیش روی ما می‌نهد. [...]

تاریخ جنگ سرد یکجور تاریخ آمریکایی است که از آغاز تا پایان توسط این ابرقدرت نوشته شده است، ابرقدرتی که از دل دو جنگ جهانی پیروز بیرون آمد. ایالات متحده، مملو از نوآوری تکنولوژیکی و استعمال کامل اقتصاد جنگ، بهره‌وری و مصرف توده‌ای را از خلال نظامی‌سازی لجستیکی سرتاسر جامعه (شمول نظامی³) فزونی بخشیده، و نقش خود را در مقام قدرت اعتباردهنده‌ی نظم نوین جهانی ثابت کرده است. نظم نوینی که با اجتماعی‌سازی و سرمایه‌ای‌سازی جنگ تام⁴ پدید آمد. این امر، شکل نوعی امپراتوری‌گرایی⁵ را به خود گرفت که آنقدر قلمروزدوده⁶ شد که تنها می‌توان آنرا «ضد-امپراتوری‌گرا» نامید، به این معنا که این نوع از امپراتوری‌گرایی تجمع‌زدایی از امپراتوری‌گرایی کلاسیک را شتاب می‌بخشد.^[2] حال نوعی قلمروزدایی گسترش و توسعه در کار است که دیگر قلمرومند نیست، و نوعی قلمروزدایی جنگ⁷ وجود دارد که رویاروی استعمارزدایی نواستعماری و ژئوپولیتیک مساعدت اقتصادی قرار می‌گیرد: هر دوی این‌ها به سرمایه‌گذاری سرمایه‌ی مازاد ذیل حمایت جهانی از بازار صلح آمریکایی⁸ برمی‌گردند.

¹ این متن ترجمه‌ی ای است از:

Eric Allez and Maurizio Lazzarato, 'The Cold War. at Home and Abroad', in *Cold War/Cold World*, Edited by Amanda Beech, Robin Mackay, and James Wiltgen, Urbanomic, 2017, 15-33.

² military Keynesianism;

نوعی خط‌مشی اقتصادی حکومتی که در آن، حکومت هزینه‌های بسیار زیادی را خرج نیروهای نظامی و ارتش می‌کند تا بر رشد اقتصادی خود بیفزاید. این نسخه‌ی خاص از علم اقتصاد کینزی است که اقتصاددان انگلیسی جان مینارد کینز بسط داد. [پانویس‌ها از مترجم‌اند و تمام ارجاع‌های نویسندگان و یادداشت‌های مربوطه‌شان به انتهای مقاله منتقل شده‌اند.]

³ military subsumption

⁴ total war

جنگی که بر حسب تسلیحات مورد استفاده، قلمروی مورد منازعه و طرف‌های درگیر، و اهداف مورد مطالبه، اساساً نامحدود است، خاصه در این جنگ قواعد مقبول زیر پا گذاشته می‌شوند.

⁵ Imperialism;

معمولاً از معادل «امپریالیسم» استفاده می‌شود اما در این بستر، خاصه نظر به برآمدن اشکال مختلفی از فرم‌اسیون‌های سیاسی منطقه‌ای و بلوک‌های جهانی قدرت (با صور چندبنيانی، چندرگه، چندملیتی، شرکت‌گرا، فن‌بنیاد و مانده‌های‌شان) که در راستای توسعه‌ی امپراتوری‌یابی نیروگذاری می‌کنند (از جمله امپریالیسم‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای به‌اصطلاح شیعی، چینی و دیگرها)، و از اینرو با توجه به تحول کاربردی و فحوای معاصر این اصطلاح، ترجیح دادیم که اصطلاح «امپراتوری» را در معادل‌گذاری حفظ کنیم.

⁶ deterritorialized

⁷ deterritorialization of war

⁸ Pax Americana

اما جنگ سرد صرفاً معادل با قلمروزدایی جنگ بین‌دولتی نیست که علیه «امپراتوری‌گرایی شورویایی» و «بردگی کمونیستی» هدایت شده بود؛ این جنگ، هم در داخل و هم در خارج کشور جریان می‌یابد، یک رژیم زیست‌سیاسی جدید: رژیم استعمار درون‌زاد^۱ جمعیت در مقام یک کل، که تابع شیوهی زندگی آمریکایی شده است – رژیمی که قطعاً باید در دل ماشین جنگ سرمایه محاط شود. جان کلام را با گزاره‌ای از کیسینجر^۲ جمع‌بندی کنیم: «واژه جهانی‌سازی صرفاً شیوهی دیگری است برای نامیدن نقشی که ایالات متحده [در سپهر سیاست جهانی] ایفا می‌کند.»

سایبرنتیک جنگ سرد

جنگ سرد صرفاً ورودمان به عصر سایبورگ ارتباطات و کنترل سایبرنتیکی را مشخص نمی‌کند؛ جنگ سرد خود نوعی سایبورگ است، به این معنا که خود در منطقه‌ی خاکستری تحول بزرگ^۳ ماشین جنگ سرمایه پهلوی می‌گیرد، و این کار را به وسیله‌ی بازخورد تمامی «اطلاعات» جنگ تام که از حیث صنعتی و علمی سازمان‌یافته است صورت می‌دهد، در حالی که بدین‌قرار، این جنگ تام به مدلی برای پیشرفت یک اقتصاد «غیر از» دوران صلح^۴ بدل می‌شود. از مطالعات درباره‌ی شلیک جنگ‌افزارهای ضد-هوایی و خودکار شدن‌شان که به ایده‌ی پس‌کنش [پس‌گشت یا عکس‌العمل] (و ایده‌ی سازوکارهای خودفرمان) راه می‌برد، تا شبیه‌سازی‌های دیجیتالی لازم برای ساخت بمب اتم، اندیشیدن به سایبرنتیک نه تنها زاده‌ی جنگ است، بلکه با همه‌ی ابزارهای در دسترس جنگ را در مدیریت جنگ سیاره‌ای مجازی‌واقعی بسط می‌دهد؛ جنگی سیاره‌ای که معادل است با تحرک مداوم و مدل‌سازی بی‌وقفه‌ی جامعه‌ای که یکسره به محاسبه‌ی بهسازی تن در داده است (به یک بیان خوب آمریکایی: درآوردن شماره‌ها). اینجا

¹ Endocolonisation

ویریلیو ایده‌ی استعمار درون‌زاد را در کتاب جنگ محض (ویریلیو و لترینزه ۲۰۰۸) طرح می‌کند تا تحول از فرم‌های سنتی «استعمار برون‌زاد» یا بیرونی، که در آن دولت به سایر قلمروها یورش می‌برد، به فرم جدیدی از استعمار درون‌گستر یا استعمار درون‌زاد را توضیح دهد، آنجاکه دولت به‌طور پیشرونده‌ای به قلمروی خودش حمله می‌کند. در اندیشه‌ی ویریلیو این تحول علیه پس‌زمینه‌ی فرایندهای جهانی‌سازی رخ می‌دهد، این فرایندها مدرنیته‌ای را دیدند که با حد فضای قلمرومند مواجه شده بود، طوری که دولت مدرن جای دیگری برای رفتن نداشت، جز اینکه روی خودش برگردد و شروع به رژه‌رفتن در قلمروی خودش کند. ویریلیو سوای این تفسیر دولت‌گرا درباره‌ی استعمار درون‌زاد، انگاره‌ی عام‌تری را نیز پیش روی ما می‌گذارد: فرایند استعمار درون‌گستر که با شیوه‌هایی مرتبط است که در آنها علم و تکنولوژی که اینک شروع به اشغال خود بدن انسان کرده‌اند طی فرایندهای جهانی‌سازی با حد بیرونی‌شان مواجه می‌شوند. همانطور که ویریلیو در گفتگو با جان آرمیتاژ استدلال می‌کند، استعمار درون‌زاد بدن انسان توسط تکنولوژی یکجور یورش یا تعرض است؛ کنترل تعددی بدن توسط تکنولوژی (ویریلیو و آرمیتاژ ۲۰۰۱: ۴۲). هرچند، معنای اولیه‌ی ایده‌ی استعمار درون‌زاد همانا تجاوز دولت به قلمروی خودش و به جمعیت خودش است. ویریلیو شرح این فرایند را با توصیف ایده‌ی بازدارنده‌ی هسته‌ای، و با شیوه‌ای آغاز می‌کند که این بازدارنده به انگاره‌ی صلح تام مرتبط می‌شود. از این منظر، بازدارنده از خلال آفرینش یکجور تهدید دائمی جنگ، صلح تام را میسر می‌کند. در این حالت، خطر جنگ همواره وجود دارد و جمعیت در وضعیت ترس از دشمن به سر می‌برد. نزد ویریلیو، این جامعه‌ی نظامی است که کنترل جمعیت از خلال هراس‌افکنی و دخالت دولت در زندگی‌های روزمره‌ی شهروندان را موجب می‌شود. ویریلیو (جنگ محض، ۱۰۶) به رژیم خمرهای سرخ تحت امر پل پات و کامبوج دهه هفتاد اشاره می‌کند که علیه مردم خودش جنگ به راه انداخت. از دید ویریلیو، کامبوج خمرهای سرخ به نحوی عالی بازفودگر یک دولت انتحاری، و نمونه‌ای عالی از آنچه استعمار درون‌زاد می‌نامیم بود: تبدیل استعمار بیرونی به یک فرم استعماری جدید درونی که استقرار قدرت دولتی در زندگی‌های روزمره‌ی مردم را شامل می‌شود. هرچند سوای کامبوج انگاره‌ی استعمار درون‌زاد آشکارا کاربست‌های دیگری هم دارد. برای نمونه، ویریلیو توجه ما را به آمریکای لاتین از جمله کشورهایی چون برزیل معطوف می‌کند که در آنها دولت و جامعه به‌منزله آزمایشگاه‌های استعمار درون‌زاد نظامی‌سازی شده‌اند. در اینجا مفهوم استعمار درون‌زاد نزد ویریلیو با مفهوم «جامعه‌ی نظامی‌شده» نزد مایک دیویس (۲۰۰۶) هم‌طنین می‌شود، دیویس این مفهوم را در کتاب شهر کوارتزی که درباره‌ی لس‌آنجلس است بسط داده است، آنجاکه قدرت نظامی پلیس برای صیانت از یکپارچگی جامعه و جلوگیری از فروپاشی جامعه به آشوب محض ضروری انگاشته می‌شود. در واقع تقریباً به همان شیوه‌ای که دیویس میان خشونت و اقتصاد در آثارش پیوند برقرار می‌کند ویریلیو نیز نشان می‌دهد که مقررات‌زدایی به ایجاد دولت تسلیحاتی منجر می‌شود که باید توده‌های نافرمان را کنترل کند. به این ترتیب، اصطلاح مقررات‌زدایی نه تنها به مقررات‌زدایی اقتصادی به معنای اقتصاد نولیبرالی کلمه بل همچنین به معنای گسترده‌تر اجتماعی اشاره دارد که از بسیاری جهات، پیامدی از استعمار درون‌زاد جامعه از سوی بازار است. به عبارت دیگر، ویریلیو به این مسئله اشاره دارد که در اثر پیشرفت مدرنیته، سرمایه‌سالاری، و جهانی‌سازی، جامعه به نحوی فزاینده مقررات‌زدایی می‌شود، و اینکه اینهمه با چرخش درونی دولت در مقام قدرت استعماری مقارن شده است. از اینرو، آیرونی فرایند مقررات‌زدایی این است که این فرایند از نیل به دولت حداقلی و آزادی فردی بیشتر بسیار دور است، و در واقع یک دولت حداکثری تولید می‌کند که در تمام عرصه‌های حیات فردی دخالت دارد تا آن چیزی را تولید کند که ویریلیو «دولت ناگزیر» می‌نامد (جنگ محض، ۱۱۰). به عبارت دیگر، در جامعه‌ی تحت استعمار درون‌زاد هیچ امکانی وجود ندارد زیرا اینک همه‌چیز تحت استیلای نیروها غیرانسانی بازار و کنترل انضباطی دولتی است. برای مطالعه بیشتر بنگرید به

The Virilio Dictionary, Edited by John Armitage, Edinburgh University Press, 2013, 76-77.

² Kissinger; سیاست‌مدار آمریکایی زاده‌ی آلمان

³ The Great Transformation

اصطلاحی که برای توصیف سرجمع مجموعه‌ای از تغییرات به کار می‌رود که از حوالی ۱۷۰۰ تا ۱۹۰۰ میلادی در اروپا به وقوع پیوستند. گرچه تاریخ‌نگاران و کارشناسان علوم اجتماعی هر یک تعریف خاص خود از این اصطلاح را دارند، اما دو تغییر اصلی سرشت‌های این اصطلاح، یکی رشد اقتصادهای بازار مدرن و توسعه‌ی سیاسی دولت-ملت‌های مدرن و مناسبات بین‌المللی متکی بر دولت‌هاست. دیگری، که به‌طور بالقوه در اولی حاضر است، تغییرات تکنولوژیکی دخیل در انقلاب صنعتی، پیشرفت‌های حاصله در سازماندهی نظامی و تکنولوژی نظامی و بسط نظام امتیازدهی یا معافیت‌های دولتی و زوال امتیازهای اشراف‌سالارانه است. تحول بزرگ معرف توسعه‌ی جامعه‌ی مدرن است.

⁴ (non-)peacetime economy

هیچ چیز علمی تخیلی‌ای در کار نیست^[3]، چون کارخانه‌ی خودکار شده، همراه با کامپیوتری که بهترین استراتژی برای پیروزی در جنگ هسته‌ای را «محاسبه می‌کند»، صرفاً موجودیت دیگری در سناریوی سایبرنتیکی به شمار می‌آید. همین نسبتِ برساننده بین ماشین-راه‌انداز-جنگ و ماشین-راه‌انداز-تولید¹ است که سایبرنتیک (اصطلاحی برساخته از روی لفظ یونانی *kubernètikè*) را به معنای مدرن تحویل‌مان می‌دهد - سایبرنتیکِ ماشین-راه‌انداز-حکمرانی و سایبرنتیکِ ماشینی‌شدن سرمایه‌سالارانه‌ی حکومتِ انسان‌ها. سایبرنتیک هم بر مدیریت جنگ و هم بر مدیریت صنعتی جامعه در مقام یک کل حکمرانی می‌کند (شامل نظام‌های بهداشت عمومی، توسعه‌ی شهری، سازماندهی فضای خانگی، و دیگرها)، جامعه‌ای که «می‌خواهیم نیروهای پوشش‌آفرین‌اش را بفهمیم و استفاده از ابزارهای جدیدی که از علوم مهندسی رسمی مشتق شده‌اند» و تکنیک‌های مدیریتی‌اش را «کنترل کنیم» (تکنیک‌هایی که باید در وسیع‌ترین معنای لجستیکی‌اش فهم شوند، زیرا دیگر هیچ تفاوتِ «واقعی» بین تکنیک و لجستیک، بین سخت‌افزار و مدیریت، در کار نیست).^[4] این ماشینِ جنگ سرمایه قطعاً موتور این علم سازماندهی و موتور جستجوی عملیاتی است که به فسخِ مرزهای انضباطی گرایش دارد، و مولد هیبریدهایی است بین ریاضیات «محض»² (که در پی بنیادی‌ساختن خودش است)، علوم استوار³ (با تجهیزات تاریخ‌سازشان که باید به اشتراک گذاشته شوند - زایش «علم عظیم»)، علوم مهندسی، و علوم اجتماعی (زیر ضرب «علوم رفتاری» و علوم روانشناسی شناختی: مکتب اصالت رفتار یا رفتارگرایی⁴). این ماشین جنگ که جنگِ علوم کاربردی - که پیروز میدان شده بودند^[5] - موجب رواج بیشترش شد، اینک معادل است با مهندسی پیچیدگی که از میان (علوم) طبیعت و (علوم) جامعه می‌گذرد، و وسایلی چندریخت را ابداع می‌کند که بر مبنای ریاضیات و منطق، و با اتکا به کامپیوترها ساخته می‌شوند.^[6] رویکردهای مدل‌سازی‌شده و شدیداً فرم‌یافته‌ی آنها «پژوهش عملیاتی»، «نظریه‌ی عام سیستم‌ها»، «تحلیل ترتیبی»، «ریاضیاتِ تصمیم‌گیری»، «نظریه‌ی بازی»، «نظریه‌ی ریاضیاتی بهینه‌سازی»، و «تحلیل هزینه-سود» نام گرفتند^[7]، آنچه از پیش‌ان آمد اولین شکل از مطالعاتِ بینارشته‌ای بود (بین منطق‌دان‌ها، ریاضی‌دان‌ها، آماردان‌ها، فیزیک‌دان‌ها، شیمی‌دان‌ها، مهندس‌ها، اقتصاددان‌ها، جامعه‌شناس‌ها، انسان‌شناس‌ها، زیست‌شناس‌ها، فیزیولوژیست‌ها، ژنتیک‌دان‌ها، روانشناس‌ها، نظریه‌پردازانِ بازی‌ها، و محققانِ عملیاتی که مستقیماً از حیطه‌ی نظامی می‌آمدند) که برای ارتش آمریکا مطلوبیت داشت و بودجه‌ی مالی‌اش را تامین کرد (اندیشکده‌هایی چون موسسه‌ی RAND «تحقیق و توسعه»)، به‌درستی در ایالات متحد به‌منزله‌ی «مبنای سنجش» جنگ سرد در نظر گرفته شدند^[8]، نیز مدارس تابستانی، و دانشگاه‌ها) و این دست اندیشکده‌های ذیل ارتش پیوندی مستمر با شرکت‌های بزرگی داشتند که با ارتش قرارداد منعقد کرده بودند و توسعه‌شان (اقتصاد مبتنی بر نوآوری) را هدایت می‌کردند. از اینرو، مسئله‌ی مطالعاتِ بینارشته‌ای کارآفرینانه‌ای وجود دارد که در آن محققان، گرچه از کمک‌های مالیِ دستگاه نظامی^[9] بهره می‌بردند، اما ترغیب شدند که «شبهه‌هایی از تکنولوژی‌پردازان، کمک‌هزینه‌دهندگان، و مدیران اجرایی» را گرد آورند که پروژه‌شان را به انجام برسانند.^[10] آنچه که باز هم از دل اینهمه سربرآورد شیوه‌ی نوین حکومت‌مندی تراگذرنده⁵ی کل جامعه بود که موفق شد ساختِ تولید علم و علم تولید را، درون کارخانه، تنها به‌وسیله‌ی «کارخانه‌ای کردن» شهروندان-مصرف‌کنندگان بر طبق اصول رویه‌مند یکسان، به «ارتباط» وادارد: بهینه‌سازی کنترل (از خلال تنظیم یک نظام باز که عامل عدم قطعیت را به حساب می‌آورد) و بسط عرصه‌ی گردش «اطلاعات». به این ترتیب، جنگ سرد در این سطح دولایه - که ساخت **تعقل عام سرمایه**⁶ را دربرمی‌گیرد و «سایبرنتیک» را در مقام متافیزیکِ «نظریه‌ای در باب همه‌چیز» (اندی پیکرینگ⁷) و مجهز به کامپیوتر، وضع می‌کند - نه تنها در نوعی معرفت‌شناسی جهانی درباره‌ی شوروی به-منزله‌ی دشمن و با اتکا بر شبیه‌سازی‌اش، به آزمونگری در مقیاس سیاره‌ای راه می‌برد بلکه [جنگ سرد] پرتنش‌ترین استراتژی ممکن برای ساخت عقلانی جنگ تام است، جنگی که با مالکیت اشتراکی «محصول کاملاً داخلی» بین حیطه‌های نظامی و مدنی،

¹ machine-to-make-war and the machine-to-produce

² نزد مخاطب فارسی رشته‌ی «ریاضیات محض» اصطلاحی جا افتاده است، اما قابل توجه است که مولفان با معنای دیگر واژه‌ی «pure» به تفکیک از و تعارض با اصطلاح «هیبرید» به معنای «چندرگه و غیرمحض، غیرخالص، ناپاک» نیز بازی کرده‌اند.

³ hard sciences. اصطلاحی برای برخی زمینه‌های علوم طبیعی چون فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی، برخوردار از روش‌های دقیق محک و محاسبه و سنجش.

⁴ behaviourism

⁵ transversal governmentality

⁶ General Intellect of Capital

⁷ Andy Pickering

و با مغایرتش با هرنوع از اقتصاد آزاد^۱ تعریف می‌شود. همه‌ی اینها را گفتیم تا برسیم به اینکه جنگ سرد پروژه‌ی آمریکایی جهانی‌سازی کنترل اجتماعی است که سایبرنتیک جمعیت آن را به پیش می‌برد.

زیرا این «تولید داخلی»، این «درون» که ظرفیت‌اش برای فرافکنی جهان‌گستر را ثابت کرده است، از آن قدرتی است که در مقیاس چنان مفرطی از سطوح نظامی، صنعتی، تکنولوژیکی، مالی، و دیگرها، از جنگ پیروز بیرون آمده است که پایان برتری اروپایی و پایان شکل‌های به‌طور کلاسیکی برون‌گستر امپراتوری‌گرایی اروپایی را مشخص می‌کند. دنیای پس از جنگ ویرانه‌ای بیش نیست. اگر موج استعمارزدایی که در یک اروپای برخوردار از تحول کامل اجتماعی («آنجا که مالکیت یعنی همیاری») خوب پیش می‌رود در خدمت تشدید فرم‌های جدیدی باشد که در آنها کارکرد جهانی قدرت آمریکایی باید خودش را در کشور با مسئله‌ی اعاده‌ی مالکیت و عدم‌تحریک اقتصادی مشغول کند، همین قدرت ناگزیر است با قدرت کارگرانی هم رویارو شود که از «اشتغال کامل» دوران جنگ سربرآوردند. افزایش اعتصاب‌ها مقارن با ظهور مسائل «سیاهان» و «اقلیت‌ها» (جنگ‌های نژادی استعمارزدایی داخلی)، و همراه با «معضل» جایگاه زنان در جامعه که از حضور جمعی‌شان در کارخانه نشأت می‌گرفت (جنگ میان جنس‌ها برای استقرار برابری که با عواقبی که برای اقتصاد خانگی داشت امری تهدیدآمیز به شمار می‌آمد)^[۱] به‌طرزی مبرم مسئله‌ی انتقال وضعیت جنگی به یک وضعیت رفاهی ضدکمونیستی را مطرح می‌کند. رسیدن به تبدیل «نیروهای ویرانگر» بسیج‌شده توسط علوم و صنایع مرکب‌گرا به «نیروهای مولد» شیوه‌ی زندگی آمریکایی (دنیای رفاه مصرف‌توده‌ای که چرخه‌ی حق‌به‌جانب ثروت و قدرت را خواهد گستراند)، تبدیل سوبژکتیو جمعیت نظامی‌شده‌ای که به ضرب تجربه‌ی جنگ تام اجتماعی شده بودند به کارگران فردگرا، باید در وضعیت رفاهی ادغام می‌شد؛ تبدیلی که قرار بود به پیشینه‌سازی خودمحو‌رانه‌ی بشر اقتصادی^۲ راه برد، تا حدی که بهینه‌ترین همجواری را برای سیستم جاری بین مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان مهیا کند. مسئله‌ی تولید اجتماعی و مسئله‌ی کار بازنوید خود کارگر درست در کانون استراتژی‌های سایبرنتیکی جدید ماشین جنگ سرمایه نهفته است. این ماشین جنگ باید به‌طور بی‌سابقه بر «واحد خانوادگی» و «وضعیت زنانه» نیروگذاری کند، و موضوع «مناقشه‌ی آشپزخانه‌ای» معروف بین ریچارد نیکسون و نیکیتا خروشچف در ۱۹۵۹ از همین‌روست. این مناقشه در مسکو رخ داد، طی برگزاری نمایشگاهی بین‌المللی آنجا که غرفه‌ی آمریکایی مدلی از یک خانه‌ی شش‌خوابه‌ی مجهز به همه‌ی امکانات رفاهی را شامل می‌شد، که گویا به‌طور خاص یک «کدبانو» آنرا اداره می‌کرد.... جنگ موشک‌ها (موسوم به «شکاف موشکی») با جنگ «جنسیت‌مند» کالاها («شکاف کالایی») مضاعف شد که بلاغت نیکسون نیز آنرا موکد می‌کرد: «مهمترین چیز برای ما، وجود تنوع، و برخورداری از حق انتخاب [...] است. نزد ما، چنین نیست که یک تصمیم‌ واحد از بالا توسط یک مدیر گرفته شود [...] ما انبوهی کارخانه‌ی متفاوت و بسیاری از انواع متفاوت ماشین‌های لباس‌شویی داریم، طوری که کدبانوهای ما حق انتخاب دارند [...] آیا بهتر نیست رقابت ما به جای جنگ موشکی حول مزایای نسبی ماشین‌های لباسشویی باشد؟»^[۱۲] به این ترتیب، نظریه‌ی «انتخاب عقلانی»^۳ از مسیر مصرف می‌گذرد، که دیگر سرحدات مرزی آینده‌ای توأم با صلح و آسایش نیست، بل ترسیم اکتونی است که طرح‌اش ریخته شده، و با خط سفید محصولات رفت‌وروب الکترونیکی بر رزمگاه خانگی جنگ/صلح سرد طراحی شده است.

اهمیت ارتباط مرهون این واقعیت است که باید این محصول را «فروخت» – یک فروشنده‌ی «مشخصاً آمریکایی» بر طبق عنوان یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های سال ۱۹۴۹ به قلم استاد دانشگاه هاروارد، رالف بارتون پری^۴ – [فروشنده‌ی] در مقام موسسه‌ای که بر اساس زوج‌ها، «ملغمه‌ای از خودانگیختگی‌ها» را در یک «فردگرایی جمعی» جای می‌دهد (دو بیان از یک چیز) که حقانیتش از جنس یکجور «اومانیسم [انسان‌باوری] علمی» است که با مهندسی اجتماعی خود آزادی معادل می‌شود (لایمن براینس^۵، در اثر دانشگاهی موفق دیگری که دو سال بعد از کتاب رالف بارتون پری منتشر شد و عنوان جدی و سنگین علم و آزادی را بر جلدش داشت).^[۱۳] رقابت تسلیحاتی که یکجور کینزی‌گرایی جنگی را علیه شوروی سابق میسر ساخته بود وضعیت رفاهی را به نوعی جنگ ارتباطات بدل کرد، که به‌نوبه‌ی خود در استقرار تعقل به‌منزله‌ی «ابزار آرمان ملی، و مولفه‌ای از

^۱ laissez-faire; آزادی عمل در کسب‌وکار و تجارت ناشی از عدم دخالت دولت در امور اقتصادی

^۲ homo economicus

^۳ rational choice در این نظریه، تصمیم‌های افراد اگر در راستای پیشینه‌سازی فایده و مطلوبیت حداکثری برای ارضای نیازها باشند عقلانی محسوب می‌شوند

^۴ Ralph Barton Perry

^۵ Lyman Bryson

"مجموعه‌ی نظامی-صنعتی"^[14] مشارکت داشت که در نتیجه، قدرت‌ش به واسطه‌ی کیفیت ماشین‌های لباسشویی‌اش سنجیده می‌شد.

رشد سرمایه‌ی انسانی در این فرایند نقشش را از طریق ادغام منابع مدنی و نظامی در یک مجموعه‌ی نظامی-صنعتی علمی-دانشگاهی ایفا می‌کند که علم را به مرتبه‌ی یک سرحد مرزی بی‌انتهای ارتقا می‌دهد، چنانکه در عنوان مانیفست یک گزارش مربوط به سال 1945 نوشته‌ی ونوار بوش (علم، سرحدات بی‌انتهای) می‌بینیم، که بلافاصله در یادداشت سال 1946 ژنرال آیزنهاور بازگو شد:

نیروهای مسلح نمی‌توانستند به‌تنهایی در جنگ پیروز شوند. دانشمندان و مردان کسب‌وکار در ارائه‌ی فنون و تسلیحاتی مشارکت کردند که ما را قادر ساخت تا از دشمنانمان هشیارتر باشیم و آنها را درهم‌بکوبیم. [...] این الگوی ادغام باید به یک مکمل دوران صلح ترجمه شود که صرفاً ارتش را با پیشرفت‌های علمی و صنعتی آشنا نمی‌سازد، بل همه‌ی منابع مدنی قادر به مشارکت در دفاع از کشور را به طراحی‌مان برای امنیت ملی وارد می‌کند.

توفیق در این امر خطیر تا حد زیادی به آن همکاری بستگی دارد که ملت در مقام یک کل خواستار مشارکت باشد. هرچند، ارتش به‌منزله‌ی یکی از عاملان اصلی مسئول دفاع از ملت وظیفه دارد در ترویج مناسبات نزدیک‌تر بین منافع شهروندی و نظامی پیشگام باشد.

ارتش باید خط‌مشی‌های مشخص و رهبری اجرایی داشته باشد تا بتواند حتی بیش از واپسین جنگ‌مان مشارکت عرصه‌های علم، تکنولوژی و مدیریت را میسر سازد.^[15]

در نتیجه، جنگ تکنولوژیکی مستمر، که توامان نظامی-مدنی و مدنی-نظامی است، نمی‌تواند رویکردی مگر رویکرد نظام‌مند جهانشمول داشته باشد، رویکردی که تکنیک‌های مدیریت سامان‌دهنده‌ی امر اجتماعی را در نرم‌افزار رفاه همگانی ادغام می‌کند که خود ذیل حکمرانی دولتی قرار دارد که بیش از آنکه اجرایی باشد «طرفدار-اجراکنندگی» است (یک «دولت طرفدار-اجراکنندگی»، بنا به مفهوم براین بالگ¹).

ایده‌ی نوع‌آمیز و نظام‌مند جنگ سرد که بر عقلانیت C3I (فرمان، کنترل، ارتباطات و اطلاعات)² این ایده حاکم است، و توسط «شکافت اتم اجتماعی»^[16] میسر شده است، ابداع یک «منطقه‌ی خاکستری استراتژیک» خواهد بود «که نه صلح است و نه تماماً جنگ»^[17] این موقعیت افراطی یا سرحدی که در آن تمامی فرم‌های انقیاد اجتماعی³ برای آن ساخته خواهند شد که مستقیماً به برده‌سازی ماشینی به خود سیستم متکی باشند، در حالیکه این برده‌سازی دروهماندگاری‌اش به آکسیوم‌سازی تمامی مدل‌های واقعیت‌یابی‌اش را بر طبق مناسباتی منحصرأ کارکردی تأیید می‌کند که آنها را اساساً لایتناهی ارائه می‌دهد. یا، به زبان دلوز و گتاری: آکسیوماتیک [اصل موضوعه] به این معنا دروهماندگار است که «اصل موضوعه در عرصه‌هایی که درمی‌نوردد انبوهی مدل می‌یابد، مدل‌های اصطلاح‌شده‌ی واقعیت‌یابی»^[18] به همین خاطر، از دید ما، هیچ «تنشی» بین اراده به آکسیوم‌سازی سرشت‌نمای جنگ سرد و «این عمل‌هایی که اول از همه تحت فشار بسط یافتند» وجود ندارد، «همان عمل‌هایی که به‌نحوی بسیار عمل‌گراتر، که از آن به بعد باید بسط، وسعت و سروشکل یافته و نظریه‌پردازی شده باشند»^[19] در اینجا، برعکس، ما به موتور آکسیوماتیک عمل‌های بینارشته‌ای اشاره می‌کنیم که در آزمایشگاه‌های جنگ سرد به کار افتادند (یک [فضای] بینارشته‌ای سرد). از خلال جنگ سرد، ماشین جنگ سرمایه خواهد توانست آکسیوماتیک دروهماندگار کاپیتالیزم جدید را توسعه دهد، همان آکسیوماتیک دروهماندگار «نظام‌های بشر-ماشین»، آکسیوماتیکی که سیستمی از جنس برده‌سازی عمومیت‌یافته را تحمیل می‌کند که کنترل نوعی سوژکتیوسازی را فرض می‌گیرد که «فرایندهای نرمال‌سازی، مدولاسیون، مدل‌سازی، و اطلاعات را ایجاد می‌کند که حاوی زبان، ادراک، میل، حرکت و دیگرهاست، و با خرد-سرهم‌بندی‌ها پیش می‌رود»^[20] به این معنا، جنگ سرد ابتدا و پیش

¹ Brian Balogh

² C3I rationality (command, control, communications, and information)

³ social subjection

برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی این مفهوم کلیدی بنگرید به مقاله‌ی موریو لائزاراتو، «ماشین» در این آدرس

<http://asabsanj.com/asab/lazarato-machine/>

از هر چیز جنگِ سوپراژکتیوسازی است، جنگی توأم با آنچه به درستی تمام یک «انقلاب رفتاری» راستین نامیده شده است. این جنگ با مداخله بی‌سابقه‌ی دولتی مترادف می‌شود - قلمروزدایی دولت که با مستقرکردن دولت در شبکه‌ی سراسرِ سوسیوس، دولت را قلمروزدایی، وساطت، و آکسویماتیزه می‌کند - امری که از خلالش، صلح با جنگ هم‌معنا می‌شود، آن هم در «کنش رو عقب» معرفت‌شناسی دشمن خارجی بر هستی‌شناسی دشمن داخلی که میدان خیالی گزاره‌ی جهانشمول جنگ سرد را بسط می‌دهد.

از اینرو، «کمدی موقعیت» تلویزیونی درست در همان زمانی به اتاق خواب‌های آمریکایی یورش می‌برد که سری‌هایی از «فضاهای موقعیتی» هرچه کاملتر در زیرزمین‌های کاخ سفید ساخته می‌شوند. این «موقعیت» در علوم رفتاری نوظهور آمریکایی ریشه دارد که به عقلانیت جنگ سرد^[21] و به فوران «کارشناس‌ها» گره خورده است. این موقعیت همچنین ذیل یک اصطلاح خاص - اصطلاح بازداري¹ - با روانشناسی طبقات متوسط (دغدغه‌ی «محدودکردن» احساسات طبقه متوسطی، «امن‌کردن» خانه یا کشورش: بازداري داخلی) و استراتژی «بازداري» از قدرت شوروی ارتباط می‌یابد.^[22] هواداران این موقعیت و عواقب آن در پیش‌بینی وارن ویور، ابهام عالی‌رتبه‌ی تحقیق عملیاتی (OR)، «سایبورگ استادبزرگ»، و «آفریننده‌ی شبکه‌های تحقیق بینارشته‌ای» خلاصه می‌شوند: «تمايز بين نظاميان و شهروندان در جنگ مدرن [...] قابل صرف‌نظرکردن است. برای مثال، حتی این مسئله هم اهمیت دارد که اکنون تمايز بين جنگ و صلح هم ملغی شده است.»^[23]

مونتاز جنگ سرد

«مشکلات آمریکا را می‌توان در دو کلام برشمرد: مشکل روسیه در خارج کشور، معضل کار در داخل کشور»^[24] - این بیانیه‌ی چارلز ای. ویلسن، نایب‌رییس اجرایی پیشین هیات تولید جنگ (WPB) بود که زمانی مسئولیت «هیأت دپارتمان جنگ درباره‌ی تحقیقات پس از جنگ» را بر عهده داشت، و بعدها طی جنگ کره «مدیر دفتر بسیج دفاعی» شد.^[25] زمانی که ویلسون چنان جمله‌ای را به زبان می‌آورد رئیس جنرال الکتریک بود، جمله‌ای که ایجاز تماماً استراتژیک‌اش بی‌شک مرهون نقش‌های متعددی است که سوژه‌ای که آنرا می‌گوید ایفا کرده است، سوژه‌ای که آشکارا دوبرابر بیش از آنچه می‌گوید، می‌داند. می‌توان تا حد توسل به «جنرال الکتریک» پیش رفت^[26] تا بر مونتاز نظامی-صنعتی سوژه‌ی بیانی تاکید کرد که در صدد اعلان جنگی متقارن در جبهه‌ی دولایه‌ی داخلی و خارجی در افق جنگ سردی است که خود آن را برنامه‌ریزی می‌کند. گرچه این عبارت از دهان یکی از رهبران موسسه‌ی تحقیقاتی علمی-صنعتی در بخشی شدیداً استراتژیک برای نیروهای مسلح درآمده، اما این اقتصاد جنگ سرد در مقام یک کل است که باید به منزله‌ی یک پیامد بازتعریف شود: «مشکل روسیه در خارج کشور، معضل کار در داخل کشور». در غیراینصورت، بر طبق درونمایي پساکمونستی و همانقدر پسااسایرنتیک، مجبوریم بپذیریم که نقش جنگ سرد، «از نظرگاه کنونی، [...] نسبت به سیاست نوین جهانی، مسئله‌ای واقعاً ثانوی است» که قدرت‌اش را اعمال خواهد کرد، حتی در استحاله‌ی پسااستعماری جهان سوم، «کمتر از طریق سخت‌افزار نظامی و بیشتر به واسطه‌ی دلار.»^[27]

اما آیا می‌توان در شکل‌های جدید تایید قدرت آمریکا و شکل‌های جدید آن انقلاب مدیریتی که آرول با یک «جنگ سرد» همبسته می‌دانست - بیانی که در 1945 ابداع کرد - خیلی راحت یکی [سخت‌افزار نظامی] را از دیگری [دلار] جدا کرد؟ استدلالی به این قرار خوانده می‌شود: «محتمل‌تر است که به هزینه‌ی طولانی‌کردن نامحدود «صلحی که اصلاً صلح نیست»، به جنگ‌های کلان‌مقیاس فیصله داده شود [...] آن هم با از شورش‌انداختن طبقات استثمارشده و مردمانی برخوردار از هرگونه توان، و در عین حال با قراردادن صاحبان مَب بر بنیان موازنه‌ی نظامی...» در اینجا بحثی دولایه، درونی/بیرونی، در کار است، که مفصل‌بندی‌اش بر جنگ سرد حکمرانی می‌کند، جنگ سرد در مقام شیوه‌ی جهانی نوین مدیریت «نزاعی» که برساننده‌ی «این دوران» است. جنگ سرد نه هم‌گستره با جهانی‌سازی جنگ داخلی بل برساننده‌ی جهانی‌سازی جنگ داخلی است که [این فرایند جهانی‌سازی نیز] به خودآیند شدن گرایش شود (زیرا طبقات و مردمان تحت استعماری که محروم از هرگونه توان هستند یقیناً در سراسر دنیا سر به شورش می‌گذارند)، و البته جنگ سرد همچنین برساننده‌ی جهانی‌سازی «مدیریت» این جنگ به شکل بی‌سابقه‌ای از امنیت نظامی نیز هست که به‌وسیله‌ی «یک توافق سربسته [ناگفته]» تولید شده که بر طبق آن «هرگز نباید از مَب اتمی علیه همدیگر استفاده کرد.»^[28] این فاهمه‌ای بوم‌شناختی است که بنای آنرا دارد تا از هرگونه امکان «پیش‌رفت به سوی افراط‌گرایی» جلوگیری به عمل آورد، آنجاکه افراط‌گری دیگر (به معنای کلاوزویتسی و سیاسی کلمه) به هیچ رو حد به شمار نمی‌رود بل در عوض

¹ containment

حداکثری یک آوردگاه سیاره‌ای و امپراتوریایی است که به دوئل و ابداع سنخ جدیدی از حکمرانی جمعیت‌ها (1984)^[29] تمایل دارد. این تحلیل دوربینانه (آیا چیزی بسیار آرومی در ویریلیو وجود ندارد؟) چنان است که ما به خاطر از یاد بردن اینکه نخستین بمب اتمی شوروی (A-bomb) در 1949 امتحان شد بخشوده می‌شویم – به عبارتی، چهار سال پس از انتشار جستار آروم، دو سال پس از آنکه «دکترین ترومن» درباره‌ی بازسازی بیان جنگ سرد را در محاورات عرفی و همگانی جا انداخت. که این خود در خدمت نسبی‌کردن امر قریب‌الوقوع و واقعیت خطر شوروی بود (کوتاه اینک: استالین بی‌تردید به هژمونی آمریکایی اقتصادی-نظامی مربوط بود؛ او به خوبی «پیام» هیروشیما را گرفت، و پس از جنگ موضعی پدافندی اتخاذ کرد)، دست‌کم بر طبق زبانی که از سوی رئیس‌جمهور ترومن در سخنرانی‌اش برای کنگره در مارس 1947 به کار گرفته شد: «باور دارم که خط مشی ایالات متحده باید حمایت از مردمان آزادی باشد که در برابر انقیاد شدید اعمال‌شده از سوی اقلیت‌های تسلیحاتی یا فشارهای خارجی مقاومت می‌کنند.» انفصال («اقلیت‌های تسلیحاتی یا فشارهای خارجی»، «یورش مستقیم یا غیرمستقیم»، و دیگرها) در اینجا نقش یک سنتز ادغامی راستین را ایفا می‌کند: انفصال ضوابطش را نمی‌بندد یا منحل نمی‌کند، انفصال خصیصه‌ی ناکرآمدی استراتژی جنگ سرد در مقام اصل استحاله و اصل (باز)تولید دشمن از خلال تمامیت‌بخشی و انتقال تمامیت‌خواهانه را اعلام می‌کند و برمی‌شمارد. این تز کمونیزم در مقام فاشیزم نو است: «رژیم‌های تمامیت‌خواه که با یورش مستقیم یا غیرمستقیم بر مردمان آزاد تحمیل شده‌اند، بنیان‌های صلح بین‌المللی و از اینرو امنیت ایالات متحده را سست می‌کنند.»^[30] هیتلر آتشین مزاج و استالین سردمزاج.

والتر لیپمن در سلسله جستارهایی تحت عنوان «جنگ سرد» که در همان سال منتشر شدند، سیاست بازسازی را به نحوی کاملاً متفاوت تفسیر کرده است. او با بیان غافلگیری‌اش از ارجاع اختصاصی به «انقلاب کمونیستی» و «ایدئولوژی مارکسیستی» در مقام تبیین‌هایی برای رویه‌های فرضاً توسعه‌گرای «حکومت شورویایی» پس از جنگ شروع می‌کند، وقتی حکومت شوروی به روح توافق یالتا^۱ احترام می‌گذارد، که بنا بر موضع ارتش سرخ و اهمیت مشارکتش در شکست آلمان و ژاپن بنا شد: «این نه ایدئولوژی کارل مارکس، بل قدرت شگرف ارتش سرخ است که به حکومت روسی اجازه داد تا دشمن را از سرحدات و مرزها عقب براند:» و حتی بعد از آن، به نحوی رصد او به اعاده‌ی سپهر «تزاری» نفوذ و به غرامت برای ازکفر رفتن قلمروهای سرزمینی طی سال‌های 1917 تا 1921 اساساً محدود شده است.^[31] به این ترتیب، اتحاد جماهیر شوروی به سیاق یک قدرت قاره‌ای بزرگ دیگر رفتار کرد، در حالیکه ایالات متحده آمریکا استراتژی چنان غیرراست‌کیشانه‌ای را بسط داد («استراتژی هیولوشی») که بر اساس، مسیرهای دیپلماتیکی که به یک آشتی‌جویی راه می‌برند، انگار از قبل تضعیف شده‌اند. از همین‌جا می‌آید راه حل مطروحه از سوی [لیپمن] این «تبلیغاتچی سرشناس آمریکایی»^[32]، یعنی به عقب‌نشینی‌فراخواندن همه‌ی نیروهای تسلیحاتی غیراروپایی از اروپا تا به تعهد استالین مبنی بر عدم ادغام کشورهای اروپای شرقی در اتحاد جماهیر شوروی احترام گذاشته شود... خلاصه، تاکید لیپمن بر تغییر فاز استراتژی جنگ سرد آمریکایی است، البته اگر تنها مسئله‌ی «روسیه در خارج از مرزهای کشور» را در نظر بگیریم: افزون بر اینهمه اگر مواردی چون انحلال کمینترن در 1943، انحلال حزب کمونیست آمریکا در 1944 (که پس از آن اعضای حزب کمونیست آمریکا CP-USA، بنا به منافع ملی طی دوره جنگ، از هواداری اعتصابات به مخالفت با اعتصابات تغییر موضع دادند)،^[33] فشار استالین بر کمونیست‌های یونانی و یوگوسلاو برای صیانت از تک‌سالاری، و اعتراضات کمونیست‌های انگلیسی به انحلال حکومت ائتلافی در شرف جنگ را نیز در نظر آوریم، آنگاه دیگر هیچکس نمی‌توانست از این بی‌خبر باشد که استالین، بنا به سخن اریک هابسبام، «وداع ابدی با انقلاب علمگیر» را اعلام کرده بود.^[34]

خصیصه‌ی اولیه‌ی جنگ سرد، آنطور که هابسبام به یاد دارد، به رغم بلاغت جنگی مشترک، و لحن آخرالزمانی اتخاذشده از سوی خود آمریکا، به طرز تناقض‌آمیز با غیاب عینی خطر قریب‌الوقوع جنگ جهانی و تصدیق متقابل و سریع یکجور «موازنه‌ی قدرت»، بر اساس خطوط مرزی تقریبی 1943-1945 تعریف شده بود. از 1951، وقتی ترومن به ژنرال ارشدش داگلاس مک‌آرتور باور آورد که آرزوی گسترش جنگ کره به قلمرو چین (که در 1949 به جمهوری خلق چین بدل شد) حتی شده با استفاده از تسلیحات هسته‌ای را در سر داشت، تا دهه‌ی 70، از خلال درهم‌شکستن قیام کارگران در برلین شرقی (در 1953، همان سالی که اتحاد جماهیر شوروی، 9 ماه پس از آمریکایی‌ها، دستیابی به بمب هیدروژنی را اعلام کرد)، و سپس شورش‌های مجارستان (1956) و چک (1968)، که آنها نیز مغلوب تانک‌های شوروی شدند، جنگ سرد بین دو ابرقدرت به طرز فزاینده جذبه‌ی یک صلح

¹ توافق یالتا با اسم رمز توافق آراگونات‌ها، اشاره به نشست طی دوران جنگ دارد که از 4 تا 11 فوریه 1945 بین سران حکومت‌های آمریکا، انگلستان و شوروی – رزولت، چرچیل و استالین – در راستای تقویت صلح و امنیت جهانی و تاکید بر پاره‌ای تصمیمات اتخاذشده در منشور آتلانتیک برگزار شد.

سرد^[35] را کسب کرد که با موازنه‌ی (تماماً نسبی) دهشت هسته‌ای^[36] برجای خود مستقر شده بود، دهشتی وضع شده بر جمعیت‌هایی که مجبور به «انتخاب اردوگاه‌شان» بودند («اردوگاه‌های دو جهانی»، دو قطبیت). شکی نیست که در اینجا به لعن شوروی علیه «تیتوگرایی» [سوسیالیسم ملی به سبک مارشال تیتو] و به مزایای متقابلی بیان‌دیشیم که از سرکوب هر نوع «دموکراسی» از پایین در کشورهای اروپای شرقی^[37] رقم خورد؛ اما همچنین به استراتژی جنگ سرد در مقام ابزاری برای تحمیل هژمونی آمریکایی بر هم‌پیمان‌هایش به وسیله‌ی بازمانده‌ی اقتصاد جهانی به سوی جهانی‌شدنی که دیگر نمی‌توانست به اعاده‌ی «فرم‌های کلاسیک سیاسی-نظامی موازنه‌ی قدرت» راضی شود. پس از شکست «سیاستِ وهم‌انگیزت^۱»، که اتحاد جماهیر شوروی - که از حیث استراتژیک محصور شده بود - با پی‌گرفتن آن محکوم به سقوط شده بود، رقابت تسلیحاتی‌های-تک [آبرف-آوری‌ها] (از جمله بمب هیدروژنی، و فرماندهی استراتژیک هوایی) به سمت استراتژی «مقابله‌به‌مثل هنگفت»^۲ (1953-1960) جهت گرفت. این استراتژی با لزوم نابودی امکان حمله‌ی محدود با سلاح‌های متعارف، بیش از همه محدودکردن مخاطراتی را هدف گرفت که ملازم اردوکشی‌های نظامی نواستعماری آمریکایی به سردترین منطقه‌ی نخستین جنگ سرد بودند: «استراتژی نظامی خوب این نیست که نیروهای پیاده‌ای برای مداخله‌ی دائمی در آسیا داشته باشیم، زیرا این تمهید ما را از هرگونه نیروی ذخیره‌ی استراتژیک محروم می‌کند [...] برای دستیابی به توان لازم برای تضمین امنیت پایدار، ایجاد تغییراتی ضرورت داشت.»^[38] یک‌جور بازقلمروگذاری شورویایی بر قلمروزدایی آمریکایی. در اینجا زمامداری آمریکایی مدعی تصمیمی شد؛ «تصمیمی پایدار بین منافع «ملی‌گرایانه»، یا به‌زبان دقیقتر، منافع ژئوپلیتیکی‌اش که معطوف به آسیا هستند، و بلندپروازی‌های جهان‌گستر «بین‌المللی» اش که معطوف به اروپا هستند، و مستقرکردن منطق جنگ سرد به‌نحو‌ی‌اکید بر یک مبنای (منحصر) استراتژیک. گرچه مدیران آمریکایی ناتوان از چسبیدن به این «تصمیم» بودند، روند آن تصمیم خوب پیش رفت و واقعا محقق شد: این تصمیم به مدیریت کلان-قدرت مبادرت می‌ورزد تا مسئولیت ژئوپولیتیکِ امپراتوری‌گراییِ نو را به عهده گیرد.

در این گذار از «دفاع»، که هنوز بنیان دکترین اصلی بازداری بود، به «امنیت پایدار»، به تغییر پارادایمی برمی‌خوریم که جنگ/صلح سرد به بار آورد: یا تعویق نامحدود صلحی که اصلاً صلح نیست، با فرض تهدید استراتژیک جنگی که به‌طرزی هستی‌شناختی چنان برای همه‌ی جمعیت‌های مدنی مطلق است (نابودی کامل، مرگ عالمگیر) که اقتصاد پایدار جنگی که می‌گستراند با برنامه‌ریزی دوباره‌ی حیات اجتماعی در تمامیتش تشابه دارد (در غرب، موسوم به نظم‌دهنده‌ی آهنگ حرکت) - همانکه پل ویرلیو استعمار درون‌زاد^[39] می‌نامد، و همانچه باید با مسئله‌ی وسواس‌گون کنترل در یک توالی تاریخی مرتبط باشد آنجاکه برتری کاپیتالیستی آمریکایی، ابتدا به ساکن، کمتر تهدیدی برای خارج از کشور (به واسطه‌ی ریسک جهانی‌شدن تهدید شوروی) و بیشتر تهدیدی برای داخل کشور است، آن هم در دل «سیستم بین‌المللی سرمایه»، با انفجار پیکارهای کارگران و جنگ نژادی، که شعله‌های‌شان ترخیص پرهیاهوی نیروها در پاییز 1945 پراکنده شد.^[40] [...]

سویه‌ی نهان «شیوه‌ی زندگی آمریکایی»

تبلیغ شیوه‌ی زندگی آمریکایی به‌منزله‌ی مترادفی برای دموکراسی رویاروی تمامیت‌خواهی، در کانون اعلامیه‌ی جنگ سرد نوشته‌ی رئیس‌جمهور ترومن جای دارد، آنجاکه او خطرات تاریخی جهان‌گستر این کشاکش جدید را مشخص می‌کند: «در لحظه‌ی کنونی در تاریخ جهان تقریباً هر ملت باید بین روش‌های بدیل زندگی دست به انتخاب بزند».^[41] چیزی که بیشتر پیش‌پاافتاده (و صرفاً استمرار جنگ تام‌وتمام) است، البته اگر این «زندگی آمریکایی» جنگِ سوبژکتیویته را ذیل چتر شکل تازه‌ی حکومت‌مندی قرار نداده بود که مهندسی اجتماعی روانشناسی توده‌ای دموکراسی نظامی-صنعتی را در ساحت‌هایی تعبیه می‌کند که فراسوی بازدارنی فرهنگی «کمونیسم» قرار دارند؛ بازدارنی‌ای که برای پروپاگاندا‌ی صدای آمریکا^۳ بسیار عزیز است. مهندسی روانشناختی، هم در داخل کشور و هم در خارج مرزها، به بردار اقتصاد کنترل از راه ادغام مصرف در انقلاب تکنولوژیکی مداوم مجموعه‌های

¹ Phantom politics;

حالتی که در آن سیاست هراس‌افکنی نسبت به فرمی از حکومت به سبک حکمرانی سیاسی در کشوری شکل می‌دهد، مثلاً پارانویایی‌سازی و وهم‌زایی سیاسی در قبال دموکراسی در حکومت چین

² massive retaliation;

اصطلاحی که نخستین بار جان فاستر دالس، وزیر خارجه‌ی آیزنهاور ضرب کرد و معرّف هرگونه آفند هسته‌ای بود که ایالات متحده به تحریک اتحاد جماهیر شوروی علیه این کشور اعمال کند. جان اف. کندی طی بحران موشکی کوبا این خط‌مشی سیاسی را به نفع یک «پاسخ منطقی» کنار گذاشت. به طور کلی، این اصطلاح خبر از یک دکترین نظامی می‌دهد که در آن، یک موجودیت خود را ملزم بداند در صورت وقوع هر گونه حمله، با نیرویی بسیار بیشتر اقدام به پاسخ‌دادن یا عکس‌العمل شدید کند.

³ Voice of America [VOA]

علمی-دانشگاهی و نظامی-صنعتی و در بازار بدل شد - دو ضامن دموکراسی سیاسی سرمایه: «امنیت و چالش در یک دم» که در نسبت با آن تنها خود زمان حال در مقام «کاپیتالیسم یک مردم»^[42] به ناگزیر رویاروی دموکراسی‌های اصطلاحاً «عامه‌پسند» قرار گرفت (یا دموکراسی مردم: دموکراسی یک مردم)^[43] - زیرا اولین ثمره‌ی جنگ سرد تولید یک مردم کاپیتالیسم است. رئیس‌جمهور ترومن با کمونیسم «امپراتوری‌گرا» و «تمامیت‌خواه» در مقابل دیدگانش، توانست در آوریل 1950 در آستانه‌ی جنگ گره اعلام دارد که: «این جنگ، بیش از هر چیز، نزاعی است بر سر اذهان انسان‌ها».^[44] جالب‌ترین بخش این نطق زمانی است که او به اتحادیه‌هایی در داخل کشور متوسل می‌شود تا همه‌جا به واقعیت کار مزدی (=کار آزاد) در ایالات متحده گواهی دهند: «داستان کار آزاد آمریکایی که اعضای اتحادیه‌های صنفی تعریف کرده‌اند، سلاح بهتری علیه پروپاگاندا‌ی کمونیستی در میان کارگران در سایر کشورهاست، بسی بهتر از سخنرانی‌های مقامات حکومتی». اما برای آنکه اتحادیه‌های صنفی به بهترین عوامل کاپیتالیسم مردم بدل شوند و برای آنکه در داخل کشور «کار» یک معضل نباشد، باید مارکس را از دیترویت بیرون کرد. این در اصل یک معامله‌ی انجام‌شده و به‌امضارسیده در شرکت جنرال موتورز تحت عنوان معاهده‌ی دیترویت (1950) بود که رابطه‌ی «فوردیستی» بین تولید و مصرف انبوه را با پیوند دادن مذاکرات مزدی برای رشد بهره‌وری را تحکیم می‌بخشید - به موجب آن، اتحادیه از هرگونه چون‌وچرا درباره‌ی تقسیم دستمزدها (که به‌منزله‌ی کاربردی از شاخص هزینه‌ی زندگی مقرر شد) یا تقسیم سودها دست برداشت. و به همین ترتیب، «بهره‌وری» به «روان‌کننده‌ی ضروری برای کاستن از اصطکاک‌های بین طبقات و گروه‌ها» بدل شد، آنطور که در 1947 مدیر هیات توسعه‌ی اقتصادی ادعا کرد.^[45] از همین‌رو مجله‌ی فورچون با دلایل مناسب توانست به تجلیل از آن توافق بپردازد، آن هم به‌عنوان «دوراندختن همه‌ی نظریه‌های تعیین مزدی از خلال قدرت سیاسی و سودها به‌منزله‌ی ارزش اضافی». اتحادیه نیز کنترل اختصاصی کارگاه‌ها توسط مدیران (کنترل مدیریتی) را پذیرفت، که در عوض مشارکت شرکت در کمک‌های رفاهی (مشارکت‌های بازنشستگی، بیمه‌ی سلامت) از آن حمایت می‌کرد، و از این‌رو پیشاپیش به‌خوبی در مسیر خصوصی‌سازی شتابان قرار داشت (طرح‌های رفاه خصوصی)، و در عین حال ناهم‌خوانی‌ها در بازار کار را تشدید می‌کرد.^[46] در این اثنا، قدرت اتحادیه‌ها و میلیتانت‌های کارگر به راستای اتحادیه‌ی ملی منتقل شده بود، که به‌تنهایی قدرت مذاکره با مدیریت ارشد شرکت را داشت. مذاکراتی که عمدتاً به انعقاد تعهدهای قراردادی برای عدم اعتصاب راه می‌بردند (همانطور که در مورد جنرال موتورز طی دوره‌ی پنج ساله رخ داد). «صلح کاری» که به‌عنوان مدل اتحادیه در داخل و خارج کشور تایید شد گرفتار تولیدگرایی شرکت‌گرا بود، آنجا که «تضمین‌شده‌ترین» منافع عینی طبقه‌ی کارگر گرایش داشتند که با خط‌مشی تشویقی همدل باشند («اتحادیه‌گرایی کسب‌وکارمحور»)^[47]، و آنجا که اتحادیه‌ها که به نوبه‌ی خود موعظه‌ی «امنیت» را همراستا با یکجور کینزی‌گرایی بازگو کردند، به زیان اعتقاد بازتوزیعی کینزی‌گرایی «تجاری» منجر می‌شوند، اتحادیه‌هایی که تنها در حواشی یک حالت ترمیمی بقا یافتند. زیرا «صلح کاری» به برنامه‌ی مارشال¹ مبادرت ورزید تا معاهده‌ی دیترویت را عوض صادرات «بفروشد»، صادرات در مقام مدلی برای مناسبات اجتماعی «تسکین‌یافته» و در مقام شیوه‌ای برای گذار از ریاضت اروپایی تنازع‌محور و در معرض تهدید انقلاب اجتماعی به یک جامعه‌ی (تحت کنترل توسط) مصرف به سبک آمریکایی. کوتاه اینکه، «آنچه برای جنرال موتورز خوب بود برای همه‌ی دنیا خوب بود»^[48]، آن هم در نظم نوین جهانی که «بازسازی» توسعه‌ی شدید و نامحدود را به انباشت کاپیتالیستی متکی کرد که مصرف توده‌ای را به‌منزله‌ی اصل تنظیم اجتماعی‌اش به کار می‌گیرد.

وقتی فرایند تولید ذیل کنترل بهره‌وری قرار گرفت، این «مدرن‌سازی» از راه مصرف به‌منزله‌ی استعمار زندگی روزمره بود که بنای آنرا داشت تا فشار اجتماعی تورم‌گرای «اشتغال کامل» را به سمت شتاب تولید و گردش کالا (از طریق برنامه‌ریزی مطالبه) در آمریکایی‌سازی دنیا جهت‌دهی کند. به همین دلیل، «نیودیل یا معامله‌ی جدید² برای دنیا» کالایی‌سازی/خصوصی‌سازی «زندگی» را شامل می‌شود، که به سوژه‌ی خط‌مشی‌های توسعه‌گرای بازسازی در جنگ سرد بدل می‌شود که عاملان اولیه‌اش اتحادیه‌ها (و خصوصاً فدراسیون کارگران آمریکا و کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی [AFL-CIO]) هستند که زمانی قانون تفت‌هارتلی³ «کارش» را یکسره کرد.^[49] از آن حیث، جنگ سرد البته می‌توانست یک «جنگ روانشناختی» باشد که مدرنیت‌اش را می‌توان با ضدکمونیسمی سنجید که به (جنگ) سوبژکتیویته مجال می‌دهد تا جای انگاره‌ی (نبرد) طبقاتی را بگیرد. «اهمیت فرد»، یک ارزش آمریکایی اساسی که یکی از اسناد مهم جنگ سرد آنرا به‌عنوان امری «حیاتی‌تر از ایدئولوژی‌ای که پویایی شورویایی را خوراک می‌دهد» می‌انگارد،^[50] از حیث ایدئولوژیک به ضوابط نوعی آسایش پروپاگاندا ترجمه می‌شود که «رقابت آزاد بین

¹ برنامه‌ی آمریکا برای توسعه اقتصادی اروپای غربی پس از جنگ دوم جهانی برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم؛ Marshall Plan

² اصول توسعه‌ی اقتصادی سیاسی جدید که از دوره ریاست جمهوری روزولت و پس از بحران بزرگ و رکود شروع شد؛ New Deal

³ قانون مدیریت مناسبات کار که فعالیت‌ها و قدرت اتحادیه‌های کارگری را محدود می‌کرد؛ Taft-Hartle law

شرکت‌ها، اتحادیه‌گرایی آزاد و محدودیت مداخله‌ی دولت» را با «طبقه‌زدودگی فزاینده‌ی جامعه‌ی ما» ترکیب می‌کند.^[51] در این مبالغه، جامعه‌ی بی‌طبقه به گرایش اصلی یک اقتصاد بدل می‌شود که نه در خدمت دولت بل در خدمت مردم است، مردمی که منافع کاپیتالیسم را با اتکا به نیروهای «میلیتانت و مسئول اتحادیه‌های آزاد» برداشت می‌کنند. «در یک دموکراسی، کاپیتالیسم از نیروهایش نه به شیوه‌ای منفی، برای چیرگی بر توده‌ها یا استعمارشان، بل برای رشد تولید، برای خلق ایده‌های نو و ثروت تازه استفاده می‌کند».^[52] کمونیسم سرمایه در اینجا تمام جذابیت‌های اداره‌ی خودم‌تحرک را اختیار می‌کند («هر چیزی ارتباط می‌گیرد!»، لایت‌موتیف فیلم *Mon Oncle* اثر ژک تاتی)^[53] که هرچور عرصه‌ی کاری، زندگی خانوادگی، و حوزه‌ی فراغت را در ارتباط مستقر می‌کند، همراه با کارخانه و حومه‌های شهر که با اتوموبیل، آن «محصول اساسی بازار کاپیتالیستی» (گی دبور) به هم وصل شده‌اند. اتوموبیل با قابلیت بیرون‌زدن از شبکه‌ای از شاهراه‌ها که دیگر مرکزی جز مرکز تجاری ندارند، نه تنها محصول اصلی و گل سرسبد کارخانه-جامعه‌ی فوردیستی به شمار می‌آید (که 6.5 میلیون واحد تولید در سال 1950 در ایالات متحده داشت - که این یعنی سه چهارم تولید جهانی)؛ بل همچنین وسیله‌ی جامعه‌ی مصرف‌کننده، وسیله‌ی کارآموزی ماشینی-روانی‌اش، و وسیله‌ی تمرین ضروری‌اش برای قواعد تجاری اجتماعی‌شدن به شمار می‌آید. زیرا مصرف همان ارزش خصوصی به‌تمام‌معناست که زندگی روزمره را با تیلوری‌کردن¹ فضای خانوادگی که با نوآوری‌های تکنولوژیکی (تقاضاهای بسیار زیاد برنامه‌های تحقیق و توسعه‌ی «مجموعه‌ی نظامی-صنعتی») جفت‌وجور شده، و نیز با خصوصی‌سازی/مالی‌سازی زیستگاهش، استعمار می‌کند. با این وجود، بی آنکه «جایی از آن خود» داشته باشی، بدون سرمایه‌گذاری مادام‌العمری که کارکرد اقتصادی را با «تأمین امنیت و از اینرو با کارکرد اینهمان‌سازی» دوبرابر کند، چگونه می‌توانی احساس «در خانه بودن» کنی؟^[54]

اعتبار رهنی «آقا و خانم آمریکا»^[55] با تحمیل تمام اقتصاد خانگی کاپیتالیسم به منزله‌ی هسته‌ای عاطفی دموکراسی کاپیتالیستی (متمرکز بر زوج، ازدواج، کودکان، و زندگی خانوادگی)، باتون اعتبار مصرف‌کننده و رفاه کسب‌وکار را به دست گرفت: دموکراسی در خانه پا می‌گیرد، خانه همان است که می‌سازید، اجتماع را از خلال زندگی خانوادگی بنا کنید...^[56] در آهنگ «اون رویا رو می‌خرم»^[57]، خانواده هسته‌ای توأمان به مفری برای گریز از اضطراب ناشی از تهدید هسته‌ای شوروی (هدف سرخ‌خانه‌ی شماس، ماه‌عسل امن و سرپوشیده)^[58] و بازپخش خانوادگی مالی‌سازی اقتصاد بدل می‌شود. آیا بانک‌های سرمایه‌گذاری که به طور کلان در بیمه‌ی خصوصی، گروگذاری یا وثیقه، و بازارهای اعتبار مصرفی دست به سرمایه‌گذاری زدند، بدین‌وسیله نقش «حیاتی‌شان» در اقتصاد واقعی و رشد رفاه برای همگان را ثابت نکردند...؟

ارجاع‌ها و یادداشت‌های نویسندگان

- [1] این مقاله ترجمه‌ای است از رابین مک‌کی که از متنی منتشرشده در سری سمیوتکست (به مدیریت سیلور لوترینزه) گزینش شده؛
- E. Alliez and M. Lazzarato, *Guerres et Capital* (Paris: Editions Amsterdam, 2017; translation forthcoming.
- [2] بنگرید به
- G. Arrighi, *The Long Twentieth Century: Money, Power, and the Origins of Our Times* (London: Verso, 2009). 71:
- «اگر [تاخت‌وتاز اصلی یا] هسته‌ی اصلی هژمونی بریتانیایی را «امپراتوری‌گرا» نامگذاری کنیم، آنگاه چاره‌ای نیست جز اینکه هسته‌ی اصلی هژمونی آمریکایی را «ضد-امپراتوری‌گرا» بنامیم.»
- [3] می‌توانیم سپاسگزار هشدار ژربرت واینر باشیم: «اگر این انگاره [سایبرنتیک] صرفاً به‌واسطه‌ی اسم رمانتیک و حس‌وحال علمی‌تخیلی‌اش خوشایند شماس، پس بهتر است از آن بر حذر باشید» بنگرید به
- N. Wiener. 'Automatization', in *Collected Works*, vol. I V [Cambridge, MA and London: MIT Press, 1985]. 683
- [4] D. Pestre, 'Le nouvel univers des sciences et des techniques: une proposition generale', in A. Dahan and D. Pestre (eds). *Les Sciences pour la guerre (1940-1966)* (Paris: Editions de l'EHESS. 2004)
- [5] بنگرید به

¹ اصطلاحی برای توصیف شیوه‌ای از مدیریت و روانشناسی صنعتی و سازمانی که از تکنوگاری سال 1911 فردریک وینسلو تیلور اخذ شده Taylorizing

V. Bush, *Modern Arms and Free Men: A Discussion on the Role of Science in Preserving Democracy* (New York: Simon and Schuster. 1949). 27:

«جنگ دوم جهانی [...] جنگ علوم کاربردی بود.» و نوار بوش طی جنگ مدیریت دفتر تحقیق و توسعه علمی (OSRD) را عهده‌دار بود، که ذیل قرارداد نظامی قرار داشت، بی‌آنکه او این نهاد را در ارتش، در «طبقه‌ی علمی» آمریکایی، و در پرآوازه‌ترین آزمایشگاه‌های پژوهشی دانشگاهی (چون MIT، پرینستون، کلمبیا و دیگرها) ادغام کند. به‌فرجام، آنها رشدی بی‌سابقه [در کاربرد علوم کاربردی طی جنگ] را رصد کردند.
[6] بنگرید به

W. Weaver. 'Science and Complexity', *American Scientist* 36 (1947).

وارن ویور، یک ریاضی‌دان، «مدیر علمی» و مدیر پِنل ریاضیات کاربردی (AMP)، از زمان تاسیسش در سال 1942 بود که دپارتمانی وابسته به کمیته‌ی پژوهش دفاع ملی (NDRC) محسوب می‌شود؛ او در تاسیس شرکت RAND همکاری نزدیکی داشت. عنوان RAND مخففی است برای «تحقیق و توسعه». این اندیشگاه پس‌جنگ از سوی نیروی هوایی آمریکا برپا شد و جان فُن نیومن نقش اصلی را در اداره‌ی آن ایفا می‌کرد.

[7] Pestre. 'Le nouvel univers', 30.

[8] نگاه کنید به

R. Leonard. 'Theorie des jeux et psychologie sociale a la RAND', in Dahan and Pestre (eds). *Les Sciences pour la guerre*, 85.

درباره‌ی کارکرد پذیرندگی موسسه‌ی RAND در خصوص تدوین و اداره‌ی جنگ سرد بنگرید به

A. Abella, *Soldiers of Reason: The RAND Corporation and the Rise of American Empire* (Boston and New York: Mariner Books, 2009).

[9] طی همان سال‌های نخست پس از جنگ، دفتر پژوهش دریایی (ONR) سریعاً به مهم‌ترین بدنه برای تخصیص کمک‌هزینه‌ی تحقیقاتی آمریکا بدل شد.

[10] F. Turner, *From Counterculture to Cyberculture: Stewart Brand, the Whole Earth Network, and the Rise of Digital Utopianism* (Chicago and London: Chicago University Press, 2006). 19.

[11] سلما جیمز از این می‌نویسد که «زنان بسیار بیش از پیش مطالبه دارند»، بنگرید به؛

Selma James, 'A Woman's Place' (1952), in *Sex, Race and Class: A Selection of Writings* (1952-2011) (Oakland, CA: PM Press, 2012).

[12] *New York Times*, 25 July 1959 (emphasis ours): cited and discussed by Elaine Tyler May in *Homeward Bound: American Families in the Cold War Era* (1988) (New York: Basic Books, 2008), 20sq.

[13] Cf. F. Turner, *The Democratic Surround: Multimedia and American Liberalism from World War II to the Psychedelic Sixties* (Chicago and London: University of Chicago Press. 2013), 157-9.

[14] C. Kerr, *The Uses of University* (Cambridge, MA: Harvard University Press. 1963). 124.

[15] General Dwight D. Eisenhower, *Memorandum for Directors and Chiefs of War Department, General and Special Staff Divisions and Bureaus and the Commanding Generals of the Major Commands, Subject: Scientific and Technological Resources as Military Assets* (1946).

[16] به زبان تالکوت پارسونز [Talcott Parsons].

[17] برگرفته از نامه‌ی و.د. همیلتون جرج پرایس [W. D. Hamilton to George Price] به تاریخ 21 مارس 1968.

[18] Deleuze and Guattari, *A Thousand Plateaus*, tr. B. Massumi (Minneapolis, MN: University of Minnesota Press. 1987), 454.

[19] A. Dahan, 'Axiomatiser. modeliser. calculer: les mathematiques. instrument universe! Et polymorphe d'action'. in *Les Sciences pour la guerre*, 51.

[20] Deleuze and Guattari, *A Thousand Plateaus*, 458.

[21] J.L. Klein. R. Lemov. M. D. Gordin. L. Daston. P. Erickson, T. Sturm. *Quand la Raison fail/it perdre/l'esprit. La rationalite mise a l'epreuve de la Guerre froide* (Brussels: Zones sensibles. 2015). 148.

[22] See Tyler May, *Homeward Bound*, chapter 1.

- [23] W. Weaver. cited by P. Mirowski, *Economics Became a Cyborg Science* (Cambridge: Cambridge University Press, 2002), 210; 169sq on 'Warren Weaver, Grandmaster Cyborg'.
- [24] See D.F. Noble, *Forces of Production: A Social History of Industrial Automation* (Oxford and New York: Oxford University Press. 1984), 3.
- [25] که باعث شد او نسبت به خطمشی اقتصادی فدرال به منزله‌ی یک کل، دست بالا را داشته باشد.
- [26] «چارلی الکتیک» بلافاصله دو مامور دیگر از هیات تولید جنگ را به‌عنوان نایب‌رئیس‌های GE به کار گذاشت: رالف کردینر که خود او را به ریاست GE رسانده بود، و لیم بولویر. معتبرترین اثر منتشره‌ی GE چنین عنوانی داشت: هم‌اندیشی جنرال الکتیک، فصلنامه‌ی پدافند، با زیرعنوان، «برای امنیت ملی و توسعه‌ی دنیای آزاد».
- [27] M. Hardt and A. Negri, *Empire* (Cambridge. MA: Harvard University Press. 2001). 246.
- [28] G. Orwell, 'You and the Atomic Bomb', *Tribune*, 19 October 1945.
- [29] کتاب 1984 که در سال 1948 منتشر شد (عدد 84 وارون همان سال 48) به طرزی چنان شدید آمریکاگرایی و سوسیالیسم را در هم می‌فشرد که کتاب مزیت نادر تقبیح‌شدن همزمان در ایالات متحده و در اتحاد جماهیر شوروی را یافته بود.
- [30] «آدرس رئیس‌جمهور هری اس. ترومن پیش از نشست مشترک کنگره»، 12 مارس 1947؛ نک. <http://trumanlibrary.org/publicpapers/index.php?pid=2189>.
- [31] W. Lippman, *The Cold War: A Study in US Foreign Policy* (New York and London: Harper & Brothers, 1947).
- این استدلال می‌تواند بر مورد مشهور «پیام مسکو [یا خط مسکو]» متکی باشد، پیامی که جرج کینن George Kennan فرستاد. کاردار سفارت آمریکا بر احساس «عدم امنیت» کرملین و اهمیت «ناسیونالیسم روسی» تاکید می‌کند.
- [32] بنا به سخنانی لئون روژیه، که خود پیش‌درآمدی بود بر درسگفتاری از والتر لیپمن که در 28-30 آگست 1938 در پاریس برگزار شد. این درسگفتار اغلب به‌منزله‌ی پیش‌نمایشی بر «نولیبرالیسم» ارائه شده است (نولیبرالیسم اصطلاحی است که روژیه در آنجا به کار برد اما در آن زمان پذیرش یکپارچه و عام نیافت).
- [33] «کمونیسم آمریکایی‌گرایی قرن بیستمی است.» این عبارت را رییس حزب کمونیست آمریکا، ارل برودر ابراز کرده بود.
- [34] E. Hobsbawm, *The Age of Extremes: The Short Twentieth Century* (1914-1991) (London: Abacus, 1994), 168.
- انقلاب جهانی سوسیالیستی به نفع استقلال ملی کنار گذاشته شد.
- [35] *Ibid.*, 226-228.
- (...) تا دهه‌ی هفتاد، توافق ضمنی درباب لحاظ‌کردن جنگ سرد به‌منزله‌ی یک صلح سرد خوب پیش رفت.
- [36] تنها در اواسط دهه هشتاد بود که زرادخانه‌ی هسته‌ای شوروی تهدیدی از حیث فنی معتبر را برای قلمروی سرزمینی آمریکا عرضه کرد.
- [37] همانطور که کاستوریادیس در 1976 نوشت، «تردید کمی وجود دارد که ریگان و برژنف بر سر مجارستان توافق داشته باشند» نک.
- C. Castoriadis, 'La source hongroise', *Libre 1* [1977]
- [38] نطق وزیر خارجه جان فاستر فولس در پیشگاه شورا درباره‌ی روابط خارجی به تاریخ 12 ژانویه 1954. (تاکیدها از ماست).
- [39] P. Vlrilio, S. Lotringer. *Pure War* (new expanded edition. Los Angeles: Semlotext(e), 2008), 68.
- [40] این تهدید شورش‌هاست که انحلال بسیج عمومی یا ترخیص را شتاب می‌بخشد – ده‌ها میلیون تن از سربازان ترخیص‌شده 20 درصد از نیروی کار آمریکا در 1945 را نمایندگی می‌کردند.
- [41] اعلامیه‌ی رئیس‌جمهور هری اس. ترومن، 12 مارس 1947.
- [42] «کاپیتالیسم مردم» عنوان «کارزار حقیقت» است که در 1955-1956 از سوی تئودور اس. رپلیر، مشاور رییس‌جمهور آیزنهاور به راه افتاد و شکل یک نمایش بین‌المللی را به خود گرفت. این برنامه در آمریکای جنوبی و سریلانکا نیز برگزار شد. بنگرید به:
- L.A. Belmonte, *Selfing the American Way: US Propaganda and the Cold War* (Philadelphia: University of Pennsylvania Press. 2008). 131-5.

عبارت نقل‌شده، یعنی «امنیت و چالش در یک دم» از مقاله‌ای با عنوان «کاپیتالیسم مردم» – این است آمریکا» نشر شده در مجله Collier اخذ شده است. مضمون «کاپیتالیسم مردم» (و خود این طرز بیان) در مناقشه‌ای سرزده و ناگهانی بین نیکسون و خروشچف موسوم به مناقشه‌ی آشپزخانه‌ای [جولای 1959] مرکزیت داشت.

[43] این اصطلاح به منزله‌ی نوعی *detournement* [مضمون ربایی، بیراهه‌روی، دخل و تصرف، به انحراف کشاندن، کژروی] و بازگشت نقش مردم در «دموکراسی بورژوازی» ترویج شده از سوی «کاپیتالیست‌های وال‌استریت» پرورنده شد. در طرف آمریکایی، توضیح داده شد که باید واژه‌ی «مردم» را از نو به دست گرفت، واژه‌ای که توسط روسی‌ها «ربوده شد»: آیا این همان واژه‌ی به‌تمام‌معنا آمریکایی نیست که قانون اساسی ایالات متحده با آن آغاز می‌شود («ما، مردم») و در قلب تعریف دموکراسی مفروض نزد لینکلن («حکومت مردم بر مردم») نیز وجود دارد؟ بنگرید به این سخنرانی

T. S. Repplier, 27 October 1955, cited by Belmonte, *Selling the American Way*, 131.

[44] H. S. Truman, 'Address on Foreign Policy at a Luncheon of the American Society of Newspaper Editors', 20 April 1950.

[45] Cited by C.S. Maier, *In Search of Stability: Explorations in Historical Political Economy* (Cambridge: Cambridge University Press, 1987), 65.

[46] See N. Lichtenstein, 'From Corporatism to Collective Bargaining: Organized Labor and the Eclipse of Social Democracy in the Postwar Era', in S. Fraser, G. Gerstle (eds). *The Rise and Fall of the New Deal Order (1930-1980)* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1989). 140-45.

[47] سالی پس از یکپارچگی دو اتحادیه، ریاست فدراسیون کارگران آمریکا و کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی [AFL-CIO] در 1956 اعلام کرد: «در تحلیل نهایی، فرق زیادی بین آنچه من نمایندنداش هستم و آنچه انجمن ملی تولیدکنندگان نمایندگی می‌کنند وجود ندارد.»

(cited by F.F. Piven and R.A. Cloward, *Poor People's Movements: Why They Succeed, How They Fail* [New York: Vintage, 1979], 157).

[48] L. Panitch, S. Gindin, *The Making of Global Capitalism: The Political Economy of American Empire* (London and New York: Verso, 2013), 84.

[49] می‌شال کالکی در مقاله‌ی سال 1956 خود با عنوان «موقعیت اقتصادی در آمریکا در قیاس با دوران پیش از جنگ» استدلال می‌کند که اتحادیه‌ها «بخش و جزئی از چیدمان جنگ‌افزایی-امپراتوری‌گرا» هستند. نک.

The Last Phase of the Transformation of Capitalism, [New York: Monthly Review Press, 2009]. 96.

[50] NSC-68. Report no. 68 of the National Security Council under the presidency of Harry S. Truman (14 April 1950, definitively approved 30 September 1950). Drafted by Paul H. Nitze, report NSC-68 bore the hallmark of the RAND Corporation's geostrategic anticommunism.

[51] United States Information Agency Basic Guidance and Planning Paper no. 11, 'The American Economy', 16 July 1959, cited by Belmonte. *Selling the American Way*, 120.

[52] United States Information Agency (USIA), *American Labor Unions: Their Role in the Free World*, cited by Belmonte, *Selling the American Way*, 124 (emphasis ours).

[53] See Kristin Ross's excellent analysis in *Fast Cars, Clean Bodies: Decolonization and the Reordering of French Culture* (Cambridge, MA: MIT Press, 1995).

[54] Ibid., 146-7.

[55] عنوان مقاله‌ی منتشرشده در خبرنامه‌ی هوایی [Air Bulletin] وابسته به دپارتمان دولتی (12 سپتامبر 1947) که بخشی از روال‌های دائم برای فعالیت‌های USIA [اداره‌ی اطلاعات ایالات متحده] را ایفا می‌کند.

[56] بخشی از عناوین خبرنامه‌های پرداخته و توزیع شده توسط اداره‌ی اطلاعات آمریکا.

[57] با چهارده روز رابطه‌ی محرمانه بنا به ضمانت پناهگاه زده‌سته‌ای، همانجاکه ماه غسل در آن برگزار می‌شود؛ بر اساس گزارش مجله‌ی لایف *life* به تاریخ 10 آگست 1959.